

ورسائل معادن الفتوحات متضمنه است و هر معرفتی از ان شفا بخش و لها  
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقل هر محفل او آره شان او بر  
 گوش هر دل هر فقره از ان خاتم اسرار فقره انگینه و هر فصلی از ان جوهر اسرار  
 وصل را خزینه اقلام از با شرت آن ارقام بیستان شکر صحنات از تقصیر آن  
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان بحدوث  
 و لها از صفات آن اسرار با نوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و لغز  
 یقین مظهر از مخفیة کتاب بسین مراتب جمال معانی احادیث سید المرسلین  
 حلال مشکلات کلامیه و فقیه جاوی و فائق معارف تشبیه و تنزیهیه ترجمان  
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متأخرین علما و عرفا  
 قدس الله سره قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عنبرین بظهور میرسد  
 چون باین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند  
 صورت دیگر میگرفت یا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقتل  
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و  
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن نصرت مضمهر پیدا شدند که سامعان را  
 و حضوری فرود میگرفت که بجز بنگیند چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند  
 چنان بود که مستی از سبانه بیرون آید مخدوم زاد و دیگر محرمان  
 همیشه از رومند آن می بودند که آن کدام روز فرزند فرجام باشد که بخت  
 بزبان مبارک معرفتی بسیمع این مشتاقان رسانند از اول نزول ذلت  
 حرف لب او نور است که از گوش بیرون نتوان کرد و شپوه آن نارین  
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا با خذ و نشاء این علوم  
 متحقق نمی شدند چون قلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوه گزینی گشت بجز و قوت علمی ازان سخن نیکو دند بسیار سوالات بود  
 که طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن  
 تحقیقاً و حالاً معلوم مانگشته ابلغم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن  
 این بنده بضرورت روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار  
 مصنفه نگارش فرموده اند حل شکلی را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که  
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم  
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و آئین مانگست لیکن چون  
 الحاح بنده را در آن مشاهده نمودند روزی که بر عرش خود تکیه زده بودند و تار  
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین جهت  
 فرمودند که چون گمانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سر و  
 نشد که لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان در  
 گشتم این بار چون نظر روشناسی وحدت دیگر یافته بود آن معانی با بساط  
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر بهتر بر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر  
 صورت بند و مجمل آنچه بجل آن مشبه تعلق داشت و موجب تشنگی سایل میشد  
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشودند روزی در بنده اجمیر شیخ نورالحق بن  
 شیخ عبدالحق دبلوی که از علمای کبار است اثنای تقال این طائفه علیه از حضرت  
 ایشان از سر گرفتار حضرت یعقوب بجزرت یوسف علی بنینا و علیها  
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشی رفته  
 فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سر بیان واسف در میان  
 آریم و تفصیل بزنگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین جهت  
 خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و مجبان سر این معنی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکتوب نگزیده بود جز خانموستی جوانی نداشت  
 چنانکه غایب بود با سنت از روسی مهارت علم و عرفان بکل آن پروا نداشتن  
 لایق نام کنون که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت و در آن  
 کشف این سر بر روسی بصیرت کشودند و بشیوه خاص جلوه ازان را از  
 و نمودند بدان ماند که کشف این تفصیل بطور رسد و اوقات قلم و کاغذ  
 حاضر میداشته باش فر داسی آن روز و اوقات و قلم طلبیده فرمودند  
 که امشب بعد از ادا آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینکس بعنايت  
 الله سبحانه از دل زبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ آید پس به تحریر  
 پروا نداشت و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه بر نظر گیان آن  
 بود است چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان باین  
 حقیر گفت که درین مکتوب متعلق بلندم قوم گشته و نیز خاصه از خصائص علییه  
 حضرت ایشان بر مرز و ایام و آن مندرج شد و شرح سائل صحبت امر او توین  
 آید شدی و ارد و مبادا که این مکتوب عظیم را بسع آن گروه باطن ششم رسانند  
 و رنگ زمان سالبین باز موجب قیل و قال اجتماع گردد بنده این مقول را  
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا  
 آن در هر اس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین را از کسی را  
 درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه یقیناً انخل است  
 ششم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد  
 ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک رسانند سه یارب  
 آن غیب خندان که سپردی بنش پند سپارم تو از چشم  
 مسود چشمش و با بکسله بان ماجرا توجه نمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن ملتویب در آن مردم و در از کار و از کار و دید از آنچه پاران بر سیده بودند  
 بطور نرسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی که باعث  
 بر تحریر معارف دل پذیر عمل کلام شکل و مغلق اکابر دین بودی  
 خصوصاً کلامی که ظاهرش با اصول دین چندان موافقت نداشت  
 و بهمانه طلبیان و نئی ادیان آن کلام را درست آویزنگاهل و تساهل  
 ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرامی فرمودند و اگر تاویل  
 قوی آن نبود که مابعد از توجه حضرت ایشان بجل کلام خلاف آن تقوله  
 که در آن خلاف کمال مطابقت مشرع بود و کشف شدت ناچار تحریر  
 میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سزوه یاد کشف آن بزرگ خطائی  
 رفته و آن چون خطای اجتهاد منقور است اما دیگران را بر آن تسک  
 بستن و بر خلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناشایسته و نازیب  
 است و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن بدعا شد  
 سید پند ایشان نیز بشوشتا رفته از راه چون چیست دین و کمال نشا  
 سید المرسلین صلی علیه و آله و سلم بزرگوار منع آن توجه نموده و  
 رخصت فرمودند ازین جمله است آنچه بجزیب است که در آن نفس  
 و آفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه  
 در بیان آن کلام سید الطائفة نوشته اند که فرموده چون حادث  
 بقدم مقرون گردد از حادث اثری نماند قدیم شود در اوقات دیگر  
 که از شرط جنون متابعت شمون بافاقت آمدند از غایت محبت  
 که بقا کلام آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت اینموند  
 و میفرمودند و فوراً شرع را نیز سکر است قوی که اقتضای آن

خلاف آنرا برتابد از هر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة  
 والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت حضرت نمودند و خود نیز فرمودند  
 که استجد نه انشا الله صابرا لیکن بجز و مستانیده امری که آن را  
 بظاہر شرع موافق نیافتند عثمان بصابریت از دست داده  
 بران بچسبیدند تا آنکه خضر علیه السلام گفت بذا افراق بینی و بینک  
 و نیز حضرت ایشان فرمودند که هر چند سر ایاغزق حقوق این بزرگوارانیم  
 و از خوشه چینیان خرمن دول ایشان اما چه توان کرد که حقوق خداوندی  
 جل شانہ و عز سلطانه فوق حقوق دیگران است خصوصاً که سخن نبی است  
 و صفات او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیه او مربوط بود و اینها  
 چون فلق صبح مکتوف و مشهود هم شده باشد آنوقت اگر آنچه موافق  
 تقدیس او سبحانه ملهم و متیقن شده در میان نیاید ملاحظه دیگران نماید  
 خیانت و عدم دانست باشد که ستر القاد و انکشاف آن معرفت همین  
 است و ازین باب هم در همان مکتوب که سخن از وراسه سیرالقیس  
 و آفاسه کرده اند بسیار رقم نموده اند اما اگر در سئله و معالده از مسائل  
 و معاملات این طائفه علیہ که آن را نزد علمای قشربظاہر شرع  
 موافقتی نبود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علمای و حالاً  
 در آن عطا فرموده بودند ممالک و در اثبات آن معالده و سئله  
 مختصه صوفیه بدلائل عقلیه و نقلیه و ذوقیه کوشیدند و در حد  
 علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند  
 و تقریرات از چند در میان سے آوردند مثل سئله و حدت وجودی و  
 و فایز مکتوبات شریفیه بچشمیقات والا و تدقیقات زیبا که بیان آن فرموده

و آن را بر طبق شریعت عزا اثبات نموده مانا که یکی از علماء و ظاهراً گفته باشند  
 که این مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند نوشته  
 کرد کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا دارد و در  
 موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلا سے حق  
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را  
 و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک  
 که باطل از سایه ایشان بگریزد و کجا بگردد و این ایشان او بزرگواران همه  
 حق است و براس حق است علماء ظاهر بین از حقیقت ایشان چه در با  
 و غیر از مخالفت صور سے چه نمند و از کمالات ایشان چه فدا گیرند گشته  
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با بندگان  
 قدس قوس دارند و محبت با سوسے را فدا سے مطلوب حقیقی ساخته اند  
 ناچار حکم المرصع من احب از راه این معیت حقیقی مطلوب حقیقی پسند  
 و از تنگنای تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال است و ارسته حاصل  
 الاصل سے پیوندند مقامے که اینجا علم علماء نظر او هر میرسد این بزرگواران  
 بقایاب محبت منجذب سیرگشته خود با میرسند و اتصال بچونے پیدائی کنند  
 این فرق از راه محبت و عدم محبت اند هر که محب است و از غیر محبوب  
 گشته است محبوب سے پیوند و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت  
 میکند و از مقتضی پیدا اند بل جائے که آن بزرگان خود با میرسند علم  
 ایشان هم اینجا رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا و بلیز مطلوب است  
 و آنکه حاصل مطلوب سبب با مطلوب است معیت هیچ دقیقه بگذارد  
 که نصیب حاصل نشود انشی و ایضا بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اندند آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند  
 کما ظن بعض الناصبین و نیز الهام این طائفه علیه مضید بسیار اسرار  
 خفیه ماذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعی  
 کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعی  
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام  
 است بعد این چهار ادله هیچ دلیل مثبت احکام شرعی نمیتواند شد الهام مثبت  
 حل و حرمت نبود و کشف از باب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و  
 از باب ولایت خاصه یا عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کثوف و الهام  
 ایشان را قربت نبی بخش و بزرگوار تقلید نبی بر آورد و انون بسطایه  
 و عنید و شبلی رحم الله بارید و عمر و دیگر و خالد که از عوام مومنان اند و تقلید  
 مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آنکه قربت این بزرگواران  
 از راه دیگر است اصحاب کثوف و مشاهدات ایشانند و از باب تجلیات  
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلائے محبت محبوب حقیقی حل  
 سلطانیه از ماسوس او تعالی گشته اند و از دید و دانش غیر و غیرت  
 آزاد گشته اند اگر حاصل دارند او را دارند و اگر حاصل اند او را حاصل اند  
 عالم بی عالم اند و با خود بخود اند و اگر نیز نید برای او نیز نید و بتدیان ایشان  
 مطلوب را بواسطه علیه محبت در مراتب هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند  
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفائی اومی یا بند از نشیانی ایشان  
 چه نشان دهد که نشانی اند قدم اول شان نسیان ماسوس است از قدم  
 ثانی ایشان چه و انما ید که برین افاق و انفس است الهام ایشان است  
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل خد



می نمایند و رنگ مجتهد که تابع راسه و اجتهاد خود است ایشان نیز  
 در معارف و مواجبه نافع و الهام فراست خود اند حضرت خواجه محمد باقر  
 قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم لدی روحانیت حضرت خضر  
 متوسط است علی بنیاد و علی جمیع الانبیاء الصلوات و السلام ظاهر این  
 سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود معامله منتهی دیگر است کما یشیر الکشف  
 الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی  
 قدس سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمودند  
 و بین ایشان گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود است اسرار کبلیه یا  
 کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم می شود که حضرت خضر از  
 محمدیان نیست از اهل سابقه است چون حسین با است محمدیان را  
 چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما و احکام  
 شرعی که اهل امتدیان مخصوص اند چندان معارف ثمرات اوست  
 و نتایج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات اوست  
 و یا زمانه که درخت بر است ثمرات متوقع است چون در اصل درخت  
 خلل رفت ثمرات معدوم گشت من عقلی باشد که درخت بیرون ثمرات  
 را توقع دارد هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد ثمره  
 ثمره اگر چه مقصود است اما فرع شجره است ملزم شریعت و مداین است  
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکه التزام دارد صاحب معرفت است  
 هر چند التزام پیش معرفت پیش و آنکه مداین از معرفت است نصیب است  
 بالفرض آنچه بر غصم فاسد خود دارد اگر چه هیچ ندارد از قیاس  
 استدراج است که جوگیر و بر اهل ان شرک است کل حقیقه



ردّة الشريعة فهو زندقه واكاد پس رواست كه خواص اهل التدر و معارف  
 ذات وصفات و افعال او تعالے بعضے از اسرار و دقائق فهم كنند  
 كه ظاهراً شریعت اذان ساکت است و در حرکات و سكنات اذن و عدم  
 اذن او تعالے در پابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است كه در بعضی  
 اوقات اداسے بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی پابند و ترك آن  
 ماذون گردند گاهی نوزم را به از یقظه فهمند احكام شرعیہ باوقیات موقوتہ  
 و احكام الهامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سكنات این بزرگواران  
 بزرگواران مربوط به اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان  
 باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص حکیم شریعت نقل و همان  
 فعل نسبت بشخص دیگر حکیم الهام فرض پس دیگران گاهی ادائی نوافل  
 بینمایند و گاهی مرتکب امور مباحه میکردند و این بزرگواران چون کار را  
 با مر و اذن موعول جل سلطانے کنند رہم از فرائض ادائی باید ستم  
 و مباح و دیگران فرض ایشان است از بجا علو شان ازین بزرگواران  
 باید دریافت علماء ظواهر و در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوصین یا چهار  
 پنجمیران سے دانند علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران برادران  
 اخبار شریعت نمیدهند این معنی منافی وراثت است و معنی است  
 مر بسیار سے از علوم و معارف صحیحہ را كه بدین متین تعلق دارند و  
 احكام شرعیہ مربوط به اوله اربعه است كه الهام را دران گنجایش نیست  
 اما امور و غیبیہ ماورائے احكام شرعیہ بسیار است كه اصل خاص در اینجا  
 الهام است بلكه توان گفت كه اصل ثالث الهام است بعد كتاب و سنت  
 این اصل ثالث انقضای عالم بریاست پس دیگران را این بزرگواران

بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن  
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت  
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از  
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میداند این را  
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاک سنت کامل کشت بعد از کمال  
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد و جواب  
 الهام منظر کمالات خفیه دین است و مثبت کمالات زانده در دین چنانچه  
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم  
 ازان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن  
 مستند بر است و این مستند بخالق را که جل سلطانه پس ص الهام  
 یکی قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام بی است  
 که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام  
 قطعی ربنا اتنا من لدنک مرجه و هم لنا من امرنا شد و السلام  
 علی من اتبع الهدی منی انتجی کلامه فی حق اولیاء مطلب از ایراد این  
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقہ آنست حضرت ایشان پرانا  
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا القدر بودند و هم اسم الله سبحانه و اگر  
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر پیشی و حکمت و کشف  
 و مشاهدت بوده با جمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت  
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت بان حضرت را تامل نماید در یابد  
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات  
 لدنیہ در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از آن بیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این میان  
 محل مسائل بظهور پیوسته و بیچ از روی انکار هم نبوده از شاگرد که شیخ  
 ربانی علاء الدوله سمنانی در سنده از مسائل شیخ اکبر مکی الدین العزنی  
 رضی اللہ عنہما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه یعنی که هم شیخ سمنانی  
 ویرا عارف سجانی گفته و در مصنفات خود بعلوم مرتبه ستوده آئین است  
 احوال مجتهدین میان هم دیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد او  
 متابعت راست خودست و مرضی استاوش نیز در آن است و علامه با وجود  
 کمال ادب در حقیقت سبکه با سائده با احتیاط و مناظر است نموده اند  
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک سلسله شش ماه با امام عظیم مناظره  
 نموده و در بسیار مسائل و امثال او بر خلاف راست است و خود  
 فتوے داده اند کمالا یعنی کذاک مرتبه کمال و ارشاد و عرفان نیز  
 این صورت دارد و اما بهر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه باشد  
 و بعضی و فضلاء وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شری چنانکه  
 باید نزار و امروز در علم ظاهر و باطن بگذارد زمانه ایشانند چه بود که شری  
 بزرگوارند چون الحاح اعز از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر نمود  
 بدین تقریب شروع نمودند شری عری در نهایت بلاغت  
 معنی و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین یعنی  
 گذرا نیدیم که با و در محل از حال او کار تقریب علو سخن و در حقیقت آن  
 ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست  
 حال آنکه من کترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن بزرگ  
 که مرفاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافت حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہم اللہ سچیدہ بود حضرت ایشان  
 عتاب و بخش تمام بوسے نوشتند کہ این سچیدہ ان تو غایت بجا و فائز  
 واقع شدہ چنانکہ در احوال مشا را ایہ این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر  
 بعضے تصوف خوانان مقید بہ بحث و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غلبہ  
 بعضے علماء طالب الدین اور مجالس از اسرار این طائفہ بسواسے لب  
 میکشودند حضرت ایشان راہ نمونے پیوودہ میفرمودند تحقیق این امور  
 و کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بہر و کلام و غایت اجمال  
 از سر و امیکر و نذر و زکے یکے از خوانین بزرگ و مجلس از ایشان سوال  
 کرد اینکہ صوفیہ موحده عالم را نمودنے بود و بیگویند عجب سخنے سرت کہ  
 باین مسئلہ و وزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود  
 نے بود خواہند شد کہ آئینہ نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را  
 و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت  
 مطلق آن سائل راہ سر و سکے شد و نیز از نحو اسے سوال او غیبت اورا  
 برقع قیود و شکر غیبہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ  
 فریفتہ مخلوط آنایند و بشوق تمام انرا جو بان و از زوال آن سخت  
 ہراسان و بچہنیں این عذاب ہما و بنوسے کہ می بینید و از ان خود را بحدیہ  
 بکنار یکشید و بہترین سلسلے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار از ار می پاید  
 بہین لذات و مخلوط و بہشت و بہان رنج و آزارے در دوزخ اشد و البقی  
 خواہد بود چہنیں لذتے را کہ انجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہرچہ  
 موجب حصول آن کرد با تیان آن سے فرمائید و از چہنیں عذابے و  
 آزارے کہ انجا سخت ترست و سردے بہر ہیزند و از ہر چہ باعث شود

بان بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کنگ مردمان از  
 دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن  
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب  
 نمی پرداختند و گاه بود که ما بوجوب اب او نمی شدند و اگر لائق می یافتند  
 جواب آن می نگاشتند یا اشارت می رسیدند تا چنانچه تفصیل یا اجمال کلمه چند  
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت  
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتدا سے توجه شریف ایشان  
 به تشریح اسرار عالی ایشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و پیشا  
 امر ارواح طیبه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین  
 صلوات الله علیهم و آل و اصحابه و اجمعین مشاهد فرمودند چنانکه در  
 عرضیه که بحضرت پیروز گوار خود نوشتند اند تصریح باین معنی نموده اند  
 اینجا که رقم فرموده اند هر چه در کشف هر یک از مقدمه مذکور و بمقتضای  
 وقت مسوده کرده شد بعضی شتمات و کمالات آن علوم مسطوره نیز  
 مخطور شده بود فرصت تشریح آنها شد که حاصل عرضیه داشت راهی شد  
 انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و الحال سال دیگر  
 به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی پارا ان بیسر شد  
 که التماس نمودند که نصح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن نگاشته  
 کرده شود الحق رساله غیر کار کثیر البرکت است بعد از تشریح آن چنان معلوم شد  
 که حضرت رسالت قائم علیه السلام و الصلوة و الخیر بل جمع کثیر از مشایخ است  
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش  
 آنرا بوسه میکنند و بشیخ بنمایند که این نوع مستفادات می آمد اصل کرد

و جماعه که باین علوم مستعد گشته بود در آن روز اسنے و ممتاز زند و عزیز الوجود و بر  
 آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند و القصة بطولها و در همان مجلس  
 باشاعت این واقعه را امر مودنخ با کریمان کار با دشوار نیست به انتسی  
 کلامه العالی بمقدضای آنکه ایشان را بوزارت جد معظم خود فاروق  
 اعظم رضی اللہ عنہ از محدثیت بفتح وال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه  
 سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بجان  
 که بزبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده ع زبانی ز ما بود و گوینده تو  
 شایده این معنی است قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث  
 مکتوبات آن حضرت تبصیل نیز رقم نموده و بجهلین انیسست که بعد از اتمام  
 و قراول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از عیای  
 انکسار و بد قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر حاکم  
 عاظر گذشت که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او  
 سبحانه باشد یا نه متقارن این اندیشه ندارد رسیده که این علوم که در تحریر  
 و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا علم گشتند که اینهمه  
 که نوشته بلکه هر چه در گفتگو تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست  
 بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و در آن وقت آن علوم و معارف  
 یکبار در نظر ایشان داشته اند و همه را در آن حکم داخل یافته اند نگاه  
 به تحریر یکا تیرب جلد دوم پروا ختمه شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمه مکتوبات  
 دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیہ رقم نموده  
 که این معارف که رسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی  
 باشند که اصلا شایبه و سادس شیطانی را در آنجا مجال نبود و این شرحی است که

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملحق بنجانب قدس خداوندی جل سلطنت  
گشت و بدید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام از نواحی آن مقام  
و فرغ شیطان بپیکر و ندو نیکنگذاشتند که در جوار آن مکان بگرد و چون  
انظار نعم جلیله از اعظم محامدست با ظهار نعم عظمی جرات نموده آمد رجا  
که از منظره عجیب براباست چگونه عجب زانگنجالیش باشد که بعنایت اللہ سبحانہ  
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمال است منسوب با  
و ایضا موند تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافتیم می فرمودن  
سید الانام علیه الصلوٰة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن  
مرتضی کرم اللہ وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات و پیاموزم و باعث  
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجیب که بنده آزا  
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان  
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر  
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهاری آخر الزمان علیه  
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این نکته تحریر  
از است ۵ بر نوبه شب در روز از ان سه عظیم پرتابو که یکی ناله بگوشش  
نور سده و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل  
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائی داشت و دیگر باعث برین تحریر تحریک ثبوت  
و تشویق اهل طلب و ارادت و تخفیف باز غلبات حال و نسبت است چنان  
در مکتوبات باین بواعث مذکور است تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود  
ازین گفتگو انظار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت  
تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را



از کافر فریبک بہتر و اندکیست از اکابر دین سے و لے ہوں شہ مرا بر وقت  
 از خاک ہر سز و گر بگذر انم سز از فلاک ہ اگر بر روید از تن صد ز بانم ہ چو سون  
 شک لطفش کے تو انم ہ و نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید مانند  
 کہ استلاک و اضحلال در مشہود خود بر وجه انم پیدا کردہ اند و بہت ایشان  
 آنست کہ در مشہود خود مضحک و معدوم باشند و اثر سے از لوازم وجود  
 ایشان ظاہر نشود رجوع انار ابر خود کفر پیدا نہد بعضی از ایشان -  
 میفرمایند کہ استثنی حد مالاً اعمود ابدی میخوانیم کہ ہرگز اور او جودی نبود  
 ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی من قتلہ فانادیتہ در شان ایشان  
 متحقق است ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسائش ندادند چہ آسائش در  
 غفلت است بر تقدیر دوام استلاک غفلت را گنجائش نیست شیخ الاسلام  
 ہروی میفرمایند کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد میدست  
 کہ گناہان او را بخشند و وجود بشریت را غفلت در کارست حق سبحانہ از  
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او با مور سے  
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ است  
 تا آن بار و خود نے بجز از ایشان تخفیف یا بد جمع را بسماع و وقص  
 و اوہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تخریر علوم معارف شمار ساختہ  
 و گروہ ہے را بعضی امور مبارکہ مشغول داشتہ عبد الرحیم عطوی  
 ہمراہ سگیانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزے سز آن برسید فرمود  
 تانیفے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ العزیز بر خوانندگان معارف  
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو و رفعت و غنوص  
 و وقت پایہ دیگر است و از ناز کے سرمایہ دیگر روز کے این حقیر از

از زبان شریف نشود کہ فرمودند تا کسی را اور علوم ظاہرے از عقول  
 و معقول مہارت تمام نبود و از خواص کلام این طائفہ علیہ خصوصاً دقائق  
 حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلع فراوان بنیاد  
 قدر علوم معارف ما و نار گہما کے آنرا اور بنیاد سے در بنیاد حال بختہ  
 بیخ خام و پس سخن کوتاہ باید و السلام با از مرقومات شہرکات حضرت  
 ایشان کے فقرات عالیات مہر و معاوست و فقرات شریفہ  
 معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ  
 شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہاست طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ  
 روشیہ و تعلقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات  
 قدسی آیات ست انا و دفتر اول منصفین بیست و دو عدد و نو و ست  
 مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیڑوہ گرد و از خوارق حضرت ایشان  
 کہ فقیر مطالعہ نمودہ سے اینست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان  
 مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو سے این دولت بردل کند  
 و نیز منظور دل مسور میشد کہ اگر بنا گاہ اینست اللہ رقیبہ نامزد این حقیر  
 گردان رقیبہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہم مخلصان  
 این در گاہ ہم چه دولتے باشد اتفاقاً چون بتقریبہ خواستن کہ نوازین نام  
 باین غلام مجور متروکے برہان پور مرسل وارند چون برنگاشتمہ اند  
 فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را  
 کہ بر طبق عدد مرسل و اصحاب مجلس بدرگشتہ ختم نماید مخلص مرادی  
 بکراست چون بندہ تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند  
 کہ نامش نیز ہمین باشد انا جلد ثانیہ مشتمل ست بر نو و دو مکتوب

موافق اسمای حسنی جلد سوم محتوی است بر صد و چهارده مکتوب بر طبق سوره  
 قرآنی بعد از تماشای جلد ثالث و مجوزی بنده از استان بعضی مکاتب  
 دیگر که شروع دفتر چهارم بود و بطور آئده بود و هنوز چهارده مکتوب نرسیده  
 که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراپ کشیده  
 قدس الله عنہ الا نور و نور من نور المعطر بحجرتہ سید البشر والصلوة والسلام علیہ  
 و علی آله و اصحابہ و اجمعین الی یوم المحشر تا چار آن مکتوب را داخل جلد ثالث  
 نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطلب مزبور را بدین  
 فقره متبرکه از حضرت ایشان است ختم نجامیم آنگاه زبان خامه را به بیان  
 چند معرفت مسوعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازه  
 و جدید است بکشایم بعنایت الله سبحانه و کریم فقیر او سلفی در مکتوبی  
 بیکی از هم پیر پاس مترو و الا خلاص طالب خوارق نوشته اند علوم  
 و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه و قرآ  
 از سایر معجزات اقدس و اعلیٰ آمد چشم بکشانید که این همه علوم معارف  
 که در رنگ ابریشمان سے ریزد از کجاست علومے با این همه کثرت بتما  
 موافق علوم شرعیہ و سوسے مخالفت سنت رادران گنجاسے  
 نہ این خصوصیت علامہ صحت علوم است حضرت خواجہ ماقدس اللہ  
 الا قدس نوشته بودند کہ علوم شامہ صحیح است الا چه قائمہ کہ سخن حضرت  
 خواجہ بشناجہ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ آید فقیرہ ثانیہ در آخر  
 معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بزرگاشتمہ اند کہ این است بیان طریق  
 کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این حقیر را با این طریق ممتاز ساخته است  
 از بدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقش بندہ است کہ مشتمل اندراج

نہایت در ہدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکھا بنا فرمودہ  
 اگر این بنیاد نئے بود معاملہ ایجابائے افزود تخم اواز بخارا و سمرقند  
 اور وہ در زمین ہند کہ ما یہ اشش از خاک شرب و بطحا ست گشتند و با  
 فضل سالہا آنرا سپر آب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون  
 آن کشت کار بکمال رسید این علوم معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی  
 ہدانا لهذا و ما کننا لنھد لے لولا ان ہدانا اللہ لقد جارت رسل ربنا بالحق  
 فقصرہ ثالثہ در علوم معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقض  
 و تدافع مفہوم گرد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود  
 چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و  
 معارف جدا ہیں فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل  
 احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضہ سے نمائند  
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ سے شود ان تناقض  
 و تدافع مرتفع میگردد و للہ سبحانہ حکم و مصلح حسنہ فلانک من المہتممین  
 انشی کلام العزیز اما معارفی کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع  
 نمودہ اگر چہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابتے باید پرداخت لیکن بجز  
 را از ان اینجا در ضمن ہفت ہر کت سے نگارم و انتظار فرصت  
 تحریر یقیہ آن در اوراق دیگرے بر م تا کے پسر آید ک فرخندہ شی  
 مکرر این دو بیت مولوے معنویے راقدس اللہ سرہ کہ سہ عشق معشوقان  
 نہان ست و شیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نفیرہ نیک عاشق عاشقان  
 تن زہ کندہ عشق معشوقان خوش و فرہ کندہ ہر زبان آورده اند فرمودند  
 عشق معشوقان را از علوم مرتبہ ہیچ سنا سیتے بہ عشق عاشقان نسبت

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق است نه آنکه صفتی از صفات  
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکه عاشق یا  
 بر وقت صرف استیلا سے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا  
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق به عاشقی نسبت پیدا کرد  
 چنانکه در او آخر از محبون عامه نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق  
 عاشق منظور صفات معشوق است از صحبت خود در شاقست رفت و  
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و سیو  
 و امثالها اما در عشقی که معشوق را به عاشق است هیچ یک از اینها ملحوظ نیست  
 آنگاه فرمودند عشق صفات راسته آراسته و تلویح ناگزیر است از آنست  
 که عشق عاشق با دو حد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام و مین  
 است نزارے عاشق و فریے معشوق آثار آن و این است و آنکه عشق  
 معشوقان نهان و شیرست نیز بهجت ذواته شیرست لان الذات  
 اخفی من الصفات و اوق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی  
 که معشوق را به عاشق است ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق  
 ازین محبوب من است که گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز مفقود  
 بیناید و محبت معشوق نه کیفیت ظاهری میشود انشی با سمعت من لسا الشرفین  
 و این تعبیرے بود از آن حضرت بر منے که تعلق بکریمه بجهنم و بجهنم به  
 داشت فہم من فہم سہل روزے یکے از دریشان منظور حضرت  
 ایشان بعرض رسانید که در کتابانے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن  
 خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت است الا در محبت کہ کشند  
 و از کثرت دیت خواہند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

بر عرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنیدند با اضطراب از عرش  
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روئے بجا حاضران کرده  
 ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام  
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب  
 بدین مقال گشوده با آنکه در حق او سبکی از معشوق رحمت اندر رحمت ظهور  
 مینماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که بیفاد تحقق معشوق دارد  
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که اندک آن کشته محبت از معشوق دور بود  
 شنیدن نام بل خیر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او که  
 رحمت رویت معشوق را امید نیست مجرود آن نوید پیش او عدم رحمت  
 بود رحمت قربت را امید نیست چون بر رحمت محبوب از دوری  
 نزدیک آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق  
 امید نیست چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسیده لبعطش او انرا نیز عدم  
 رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را امید نیست چون بر رحمت محبوب  
 هم آغوش محبوب شد از بس استسقا آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت  
 عین معشوق شدن را امید نیست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود  
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عبودیت سنج است که تعطش او رحمت  
 آنرا داند و آنچه درست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفتند از  
 کشته دست نخواهند او بدانشکی خود خود را کشته محض یافته و هوا خده  
 که بر دار فناست بقایا سکه آثار میرود و دست نمیده متحیرانه می گوید آنچه  
 بیگوید انا نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود در سینه باقی بود  
 و بعد از قتل دوم که از اله آن رقی بود و سینه در وقت ترور نظر قابل نبود

که بدفع آن بیکوشتید اینچا ویت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست  
 مقتول خود را همگی با و بسیار و تا سه نوبت از او با دست قاتل مواخذه  
 ویت در میان دار و دوچه گویم که برو چه می رود و چه می بیند و چه میدهد  
 مع قلم اینچا رسید و سر شکست و توجیه این کلام و توجیه نیز برین وجه  
 فرمودند که بگشاید و از گشته ویت نخواهند یعنی بقتل آنست که زوال عین  
 و اثر لازم آنست مقتول سازند و با آن از و کالیف عبودیت خواهند  
 و وظایف شرعی طلب دارند و روزی در سفری که بود  
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرای در نهایت خورند و حضرت  
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت  
 بخندوم زاده عالی مشرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد العصوم سلمه  
 و باین مسکین منوم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابوالکلام  
 علاءالدوله مناسی قدس سره میفرماید رباعیه این و هم بود که ز تو دو  
 برخیز و در اسکان و حدیث بر روی برخیز و در لطف خدا در سدا ز راه کم  
 شاید که دمی از تو تویی برخیز و این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین بنمایند  
 اگر چه قاتل آن قدس سره آن زوال را جز لمح نمی دانند زیرا که از این  
 جز به تجلی ذاتی بپس برنگردد و چون تجلی ذاتی نزد قاتل نیست مگر  
 برنی لاجرم اثر او که رفع قوتی است و آن ایماست بازال عین  
 و می و لحظه باشد و آنکه گفته زوال عین جز به تجلی ذاتی صورت  
 نیگیرد و اگر چه بیان آن تفصیله دارد اما مجملش آنست که چون  
 ای صفتی ملحوظ بود لاجرم عین باهیت عارف در میان  
 حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و انگاه فرمودند که مخصوص



قدس سرزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتے را جز بصورت تجلی  
 له اثبات نمینماید آنجا که در بعضی شبیه میفرماید تجلی من الذات  
 لا يكون الا بصورت التجلی له فالجلی له لا یسے الا صورتہ فی مرآة الحق  
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی اگر زائل گردد و انقلا  
 علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاد و ضلال و نزوال اثر  
 برین بزرگوار قائل نیست بگوید چون عین زائل نگردد و اثر چگونه رود  
 و در کلام بعضی صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود و اما اثر  
 مانند آثار و ماحق است که عین و اثر هر دو زوال پذیر و چنانکه  
 کلام شیخ بلند سیر ابو سعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز مصرح این  
 مطلب است انا انما یزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده  
 مشیر است این مقوله از و سے بر آنکه زوال عین از و بکلیت محقق  
 نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود و عین  
 چگونه ثبات یابد چون سر رود و در سر چون ماند بعد از آن آن  
 رباعیه شیخ مہنہ قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر  
 نوشته فرستاد خوانند و مصرع چهارم او را تکرار نموده فرمودند  
 ما بزوال عین و اثر شیخ مہنہ موافقیم انا چون من ہمہ عشوق شدم  
 عاشق کیست گویم بل چون شیخ سمنانے گویم تو سے بر خیزد  
 و تا دوسے بر خیزد و لیکن شیخ سمنانے آنرا دوسے گوید و ما ستم  
 شناسم کہ زو مانجلی ذاتے داتے بودے و نیز فرمودند زوال  
 عین و اثر را لازم بود بر خاستن دوسے بل شاید زیرا کہ ہست  
 ظل را بود از اصل و دلیست بود کہ از خود می و ہر چون باطل و ہر تو

برخیز و چه تویی او همان ماهیت بود و اما دولی هر جا باشد که مثل  
اصل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق و دقیق در میان نهادند که حافظ بل  
اوراک بنده بان کویا حق نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ  
غلاذالدوله از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گویند  
ان همه غوغا از ان دارو که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میگرداند  
و غیر خاص و عام قسمی ثانی میگردد و الحق بحسب عرف و قانون منطقی  
و کلیات این چنین است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید  
اطلاق نیز در گفته و این قسم ثانی است که مصطاح شیخ است بدین تقریر  
سج تراست نیست مگر لفظی است روزی بتقریب آن کلام صاحب فتوحات  
قدس سره که فرموده ان شدت قلت ان لیس العالم حق وان شدت  
قلت انه خلق وان شدت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه وان  
شدت قلت بالبحیرة بعدم التمییز بینما فرمودند تمیز نمودن بیان موهوم و  
موجود دیگرست و تمیز و گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که تمیز بین نفی  
و انتفا فرقی است بس شگرف که نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد  
نهایت و بهم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرت خواجگان ماقدر السنه  
اسرار هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده  
انت است که هم ذات را بجزیه مناسبت بیشترست و نفی و اثبات را بسا  
و چون درین طریقه در بدایت تقدم جذب مناسب حال مبتدی است  
مبتدی این طریقه را اولی تکرار اسم ذات است و چون بسا ک قدم نهاد  
لائق حال او نفی و اثبات است بعد روزی یکی از اصحاب صاحب حدیث  
ایشان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود عرض داشت که شما را خود را عجیب یابا

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می بینیم و در خلوات و تنهایی  
 کمتر آید استر این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احرار  
 قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان  
 با محبوبست چون محبوب را تجلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان  
 بعد از ادای کلام حضرت خواجه رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب مرفوز  
 کرده فرمودند این جوانی هست از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت  
 اسما اعلی این دقیقه در بیان نیاید بنده معروض داشت که حل آن چیست  
 فرمودند ظاهر را با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت ایشان  
 و هم نشینان با هم و هر یک از باطن و ظاهر سالک را بکار که در لایق او  
 داشته اند باطن سرگرم معاملات خود است از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز  
 مشغول معاملات خود از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و الفت  
 این و آن ظاهر از غایت اشتغال با امور توجه ایها از الفت و مصاحبت  
 این رفیق و آشنای خود که باطن است زائل کرد و باطن او ناچار بی برج  
 و مزاحمت اختلاف او سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و علاوت او از  
 است و چون سالک تجلوت رود ظاهرش از شاعلی پروا خسته توجه باطن  
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاف مصاحب خویش آورد و در کلبه توجه  
 انسوی بی سوی او تخلصی رود و ناچار حضور و آسایش تقابلی پذیرد بنده بعرض  
 رسانید که بسا باشد که سالک این طریق را در خلوات قیاس با محسن آرام و حضور  
 نیز روی نماید و چه آن چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشته که بر ظاهر  
 او غلبه آید و او را نیز بکار خود آورد و بل بزرگ نمود بر آورده و ازین اتفاق نسبت تمام  
 نماید پذیرفته است وقت رخصت بنده را در خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و دانسته پرسیدند

در این